

کودکانه

تهیه و تنظیم: شبنم کاظمی اصل

چرا خدا را دوست داریم؟

خدا را دوست داریم به خاطر این که هر چه داریم، از اوست و هر چیزی که می‌بینیم، همه و همه از اوست. آبی که می‌نوشیم تا تشنگی‌مان رفع شود، پدر و مادری که زحمت ما را می‌کشند و... همه از خداوند متعال و بلندمرتبه است. ما باید بابت این همه نعمت، شکرگزاری کنیم که تنها راه آن هم نماز خواندن است. نماز بخوانیم تا سایه‌ی خدا همیشه بالای سرمان باشد.

بچه‌های عزیز!

شما می‌توانید مثل این دوستان مومن هر مطلب قشنگ و ادبی یا داستانی که دوست دارید، برامون بنویسید و به آدرس پستی مجله (تهران، صندوق پستی ۸۸۶-۱۹۶۱۵) یا به ایمیل (sarmady@shadkami.com) بفرستید تا با عکس و اسم خودتون، چاپ بشه.

نقل از «تاریخ بیهقی»

عاقبت مهربانی و انصاف

مردی شکارچی، چند روز پشت سر هم، به شکار رفت اما چیزی نتوانست شکار کند. یک روز صبح زود از خواب بیدار شد و سوار بر اسب، به طرف کوهستان رفت تا یک گوزن شکار کند. هر چه کوهستان را گشت، نتوانست گوزنی پیدا کند؛ ناچار شد که به طرف صحرا برود. وقتی به صحرا رفت، آهوهایی را دید که به سرعت می‌دوند و فرار می‌کنند. خیلی زود با اسبش به طرف آن‌ها تاخت؛ تا این که پس از چند ساعت دویدن، به آن‌ها رسید. این آهوها بچه و مادر بودند؛ با هر زحمتی که بود، یکی از آن‌ها را گرفت. با خود فکر می‌کرد که اگر امشب بچه‌آهو را بفروشد، پول خوبی به دست می‌آورد. همان‌طور که به سمت شهر می‌رفت، ناگهان دید که مادر آهو به دنبالش می‌آید و با ناله، بچه‌اش را می‌خواهد. دلش سوخت و بچه‌آهو را رها کرد تا نزد مادرش برگردد. سپس مرد با دست خالی به خانه برگشت و در خواب، رسول خدا را دید که به او مژده می‌دهد: «به خاطر این کار خوبی که کردی و از فروختن بچه‌آهو منصرف شدی، خدا از تمام گناهان تو گذشت؛ هم در این جهان خوشبخت خواهی شد و هم در آن دنیا، بهشت نصیبات می‌شود.»



رمز تمامی پیروزی‌ها، اراده است. «روبرتسون»

هدیه‌ای از طرف خدا

درویشی، مقداری طناب داشت. آن را به بازار برد و به یک درهم فروخت. می‌خواست با آن یک درهم، برای بچه‌های خود غذایی تهیه کند. به طرف بازار که می‌رفت، دو نفر را دید که با هم جر و بحث می‌کردند و کم‌کم کارشان به دعوا کشید. مرد درویش از اطرافیان پرسید: «چرا آنان به سر و کله‌ی هم می‌زنند؟»

گفتند: «این مرد، یک درهم به آن یکی بدهکار است. طلبکار به او مهلت نمی‌دهد و می‌خواهد به زندان‌اش بیندازد.»

درویش، یک درهم خود را به مرد طلبکار داد و دست‌خالی به خانه برگشت. وقتی به خانه رسید، به زن و بچه‌های خود گفت: «طناب را فروختم و یک درهم گرفتم، اما آن را در راه خدا خرج کردم.» درویش، خانه را گشت و گلیم کهنه‌ای پیدا کرد؛ آن را به بازار برد تا بفروشد. همه‌جای بازار را به دنبال مشتری گشت اما خریداری پیدا نکرد. خسته و نگران به طرف خانه به راه افتاد.

آن روز، صیادی یک ماهی صید کرده بود و می‌خواست آن را بفروشد اما هیچ‌کس ماهی را نمی‌خرید.

مرد درویش و صیاد در بازار به هم رسیدند و از حال هم باخبر شدند. صیاد به درویش گفت: «بیا با هم معامله‌ای بکنیم. تو گلیم را به من بده، من هم ماهی را به تو می‌دهم.» درویش قبول کرد و ماهی را به خانه برد و مشغول پاک کردن آن شد تا غذایی درست کند. وقتی شکم ماهی را پاره کرد، ناگهان مرواریدی درشت و نورانی از داخل آن بیرون آمد. درویش فهمید که آن مروارید، هدیه‌ای از طرف خداست. با خوشحالی، آن را به بازار برد تا بفروشد اما هیچ‌کس نتوانست قیمتی روی آن بگذارد. سرانجام کسی پیدا شد و مروارید را به ۱۰۰ هزار دینار طلا از او خرید.

درویش، سکه‌های طلا را بار الاغی کرد و به طرف خانه رفت. چیزی نگذشت که درویش دیگری در خانه‌ی او را زد و گفت: «در راه خدا چیزی بدهید.»

درویش با خود گفت: «شاید این درویش هم حال و روزش مانند حال و روز دیروز خودم باشد.» این بود که او را صدا زد و گفت: «برادر! نصف این پول‌ها مال تو. برو و هرچه زودتر، کسی را بیاور تا بتوانی سکه‌های طلا را ببری.»

درویش گفت: «من نیازی به پول ندارم. من فرستاده‌ی خداوندی هستم که می‌گوید هر کس یک درهم در راه من خرج کند، من صد هزار درهم از خزانه‌ی غیب به او پاداش می‌دهم. بدان که خداوند، کار خیر هیچ‌کس را بدون پاداش نمی‌گذارد.»



مثلث برمودا چیست؟

کودکستان

«مثلث برمودا»، یک مثلث تصور شده در «اقیانوس اطلس» بین «فلوریدا»، «پورتوریکو» و «برمودا»

می‌باشد. هواپیماها و کشتی‌هایی که از آن‌جا عبور می‌کنند، ناپدید می‌شوند. عده‌ای معتقدند که

این ناپدید شدن، به علت قدرت مافوق طبیعی منطقه است. نیروی دریایی «آمریکا» گفته است

«مثلث برمودا» یکی از دو منطقه‌ی کره‌ی زمین است که قطب‌نمای مغناطیسی شمال واقعی

را به جای شمال مغناطیسی نشان می‌دهد. این منطقه، آب و هوایی غیر قابل پیش‌بینی

دارد و در اثر طوفان و بالا آمدن ناگهانی آب، کشتی‌ها و هواپیماها در آن‌جا غرق

می‌شوند.

